

ستاره بلعیده شده

قسمت: ۳۲

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

چپتر ۱۲: دعوت دوجوی رعد

مبارزان محتمل یکی یکی وارد شهر شدن. تقریباً هر جنگجوی محتمل چند لکه خون روی لباسش داشت، چه خون خودش باشه چه خون هیولا. حتی بعضی از جنگجویان محتمل هم وجود داشتن که توسط دوستاشون حمل می شدن.

{بیپ بیپ}

صدای گوش خراشی بلند شد و یه کامیون بزرگ و سنگین از شهر بیرون اومد که کامیون پر از اجساد هیولا بود.

«هی، اینا اجساد جنگجویان محتمل هستن، یکی بیاد اونا رو برداره.»

یکی از کامیون های بزرگ در کناری ایستاد، در واقع تعداد زیادی از اجساد وجود داشت. بعضی از اونا قسمت های زیادی از بدن خودشون رو از دست داده بودن، که به وضوح توسط هیولا گاز گرفته شده بود. کامیون این اجساد رو به کناری انداخت.

«آه!»

«گان!»

«یین!»

در یه لحظه، تعداد زیادی از جنگجویان محتمل فریاد می کشیدن. بعضی از اونها حتی به سمت اجساد رفتن و ناله می کردن.

«برای چی گریه می کنید؟»

صدایی سرد و مسلط از طرف یه افسر نظامی به گوش رسید که باعث شد نگاه های عصبانی زیادی بهش خیره بشن. اما این افسر نظامی به سردی اطراف رو اسکن کرد: «کی موقع مبارزه با هیولا نمی میره! شما تصمیم گرفتید راه یه جنگجو رو در پیش بگیرید، پس خودتونو برای مرگ آماده کنید! جامعه به جنگجوها حقوق ویژه ای می ده، چرا؟ نه برای اینکه شما از لذت ببرید، بلکه به خاطر اینکه هیولای زیادی رو بکشید که به نفع بشریته. به خاطر همین که مزایای ویژه ای دریافت می کنی.»

«موقعیتتون، اقتدارتون... شما باید روی زندگیتون خطر کنید تا همه اینها رو دریافت کنید!»
«توی این تمرین فقط ضعیف‌ترین هیولها بهتون داده شد، و اونا حتی از نوع گله ای نیستن. اگه شما حتی نتونید اینو قبول کنید، چطور می‌تونید توی بیابون زنده بمونید؟»
سخنرانی افسر باعث شد همه جنگجویان محتمل ساکت بشن، چون اونا به سختی چیزی در مورد هیولها می‌دونستن.

مشکل‌ترین هیولا برای مقابله با اونها «نوع گله‌ای و گروهی» عه، مثل نوع سگ «شیر ماستیف»، هر بار که حرکت می‌کنن توی یه گروه ده‌تایی اینکار رو انجام می‌دن، بنابراین حتی یه جنگجوی سطح متوسط هم به اونها نزدیک نمی‌شه.

«دو گوش چپ هیولا، بعدی، آسیب به بازوی چپ.»

«لو فانگ؟ خب، سه گوش چپ هیولا، بد نیست، بعدی...»

در ورودی شهر، هر جنگجوی محتمل که بیرون می‌اومد می‌رفت تا گوش بجنبونه و از میزان کشتار بقیه اطلاعاتی بدست بیاره تا تعداد هیولهای که اونا کشتن رو حساب کنه.

«ببین، لو فانگ اومد بیرون.»

«این لو فانگه که دوجوی مرزها دنبالش می‌گشت.»

«یعنی چنتا هیولا کشته!»

«فقط به خاطر اینکه سطح آمادگی جسمانیش خوبه به این معنی نیست که توی کشتن هیولا هم مهارت داره.»

اکثر جنگجویان محتمل بیرون اومده بودن و همه شون روی لو فانگ که تازه از ورودی خارج شد متمرکز بودن. لو فانگ، وان دونگ و ما شیائو، این سه نفر جنگجویان محتملی بودن که مورد بازرسی قرار گرفته بودن. یک تا ده، و ده تا صد، تقریباً همه اینجا لو فانگ و دیگران رو می‌شناختن.

«هوم؟»

درست موقع بیرون اومدن، تعداد زیادی از جنگجویان محتمل به اون خیره شده بودن، بنابراین لو فنگ نتونست کمکی به لرزیدنش بکنه.

«لو فنگ، درسته؟ گوش های چپ هیولا رو بهم تحویل بده.»

سه افسر نظامی جلو نشستند و دو نفر از اونها از لپ تاپ استفاده می کردن در حالی که یکیشون به لو فنگ نگاه می کرد.

«بله.»

لو فنگ سر تکون داد و کیفی رو که حمل می کرد، زمین گذاشت. در یه لحظه، تعداد زیادی از جنگجویان محتمل دور هم جمع شدن و نگاه همه اونها به کیف لو فنگ متمرکز بود. همه کنجکاو بودن... لو فنگ چند هیولا کشته.

«هووا!!»

لو فنگ بلافاصله کیسه رو پشت و رو کرد و مقدار زیادی گوش توی گلدان فلزی ریخت. یه توده کوچیک تشکیل شد، که بیش از نیمی از گلدان رو پر کرد.

«خیلی زیاده؟»

«این پسر این همه هیولا رو کشته؟»

همه جنگجویان محتمل از دور تماشا می کردن.

در اون زمان، افسر نظامی در حال شمردن گوش ها بود و بلافاصله بعد از نگاه به لو فنگ لبخند زد:

«لو فنگ، بد نیست، در کل ۳۶ گوش چپ هیولا. تا الان تو، بیشترین تعداد کشتار تأییدشده رو داری. هوم، و مجروح هم نشدی.»

«بعدی...»

افسر نظامی به طرف افراد روبرو نگاه کرد و لو فنگ با لبخندی به راه افتاد.

لو فنگ با خوشحالی گفت: «بعد از گذروندن آزمون مبارزه، منم یه مبارز واقعی می شم.»

بعد از اون، لو فنگ به جمع پیوست و تماشا کرد که دیگران چطوری گوش چپ هیولا خودشون رو تحویل می دن. بعضی از اونها اصلاً آسیبی نداشتن، اما بیشترشون کمی آسیب دیده بودن، که حدوداً با ۱۰ تا ۱۵ روز استراحت بهبود می یافت. همچنین جنگجویان احتمالی هم بودن که به شدت مجروح شدن.

«یانگ وو، هم، بد نیست، سه گوش چپ هیولا، یه زخم سبک روی شونه چپ. بعدی...»

یانگ وو هم با خیال راحت برگشت.

«برادر یانگ!»

لو فنگ از بین جمعیت فریاد زد.

«دیوونه.»

یانگ وو در حالی که با عجله به طرفش می رفت بلند خندید: «چطور بودی؟ چنتا هیولا کشتی؟»

«۳۶.»

لو فنگ و یانگ وو به سمت گوشه ای حرکت کردن.

«۳۶، تو دیوونه ای. کشتن این هیولاها خیلی سخت بود.»

یانگ وو بهش خیره شد: «مخصوصاً اون ببر ماستیف، سریعتر از من بود و اصلاً حرف قدرتشو هم که نزن! سطحش برابره، اما قدرتش خیلی بیشتر از جنگجوهای انسانیه. من برای کشتن فقط سه تا از اونا تحت فشار قرار گرفتم.»

لو فنگ خندید، در واقع، تو نمی تونی هیولاها رو سطح H رو دست کم بگیری. حتی یه جنگجوی متوسط هم در مواجهه با هفت یا هشت نفر از اونها دچار مشکل می شه.

لو فنگ فقط به دلیل نیروی روحیش بود که تونسته بود اینطوری تمرین کنه.

«وان دونگ!»

«این وان دونگه، جنگجوی محتمل نابغه ای که دوجوی رعد داشت بازرسیش می کرد. یعنی اون

چنتا گوش چپ هیولا جمع کرده. در مقایسه با لو فنگ، کی قویتره؟»

«درسته، تنها شخصی که می تونه با لو فنگ رقابت کنه وان دونگه.»

موجی از بحث به وجود اومد، که باعث شد لو فنگ و یانگ وو، که در پشت مخفی شده بودن، با تعجب سرشونو بلند کنن. یانگ وو حتی بیشتر شوکه شد و گفت: «این وان دونگ تا الان طولش داده تا بیرون بیاد؟ دیوونه است، ظاهراً سطح آمادگی جسمانی وان دونگ بدتر از تو نیست. یعنی اون چنتا هیولا کشته؟»

در اون زمان، جنگجویان احتمالی که جلو ایستاده بودن، همگی به کیف وان دانگ خیره شدن. و جنگجویان محتمل دیگه در عقب همه به دقت گوش می دادن.

«یه مشت گوش چپ هیولا وجود داره.»

«به نظر می رسه چیزهای زیادی وجود داره.»

سر و صدای زیادی به دنبالش بلند شد و سپس صدای افسر ارتش بلند شد «وان دونگ، هوم، در کل ۵۱ گوش چپ هیولا. هاها، تو از لو فنگ جلو زدی و موقتاً جنگجوی محتمل با بیشترین تعداد کشتار تایید شده هستی.»

«۵۱؟»

«خیلی بیشتر از لو فنگه؟»

«این وان دونگ واقعاً قویه. ۵۱ هیولا حتی از این دنیا هم خارجه!»

جنگجویان محتملی که قدرت هیولها رو تجربه کرده بودن، بی صدا تکون خوردن.

«دیوونه، این وان دونگ خیلی بیشتر از تو داره.»

یانگ وو شوکه شده بود.

«مگه کشته شدن این همه فایده ای داره؟»

لو فنگ خنده‌ای کرد که نشون می داد اهمیتی نداره. اون کل شب رو صرف تمرین تکنیکش کرد. اگر واقعاً می خواست ضعیف ترین هیولهای سطح H رو بکشه، با قدرت لو فنگ، می تونست هیولهای رو که تنها هستن انتخاب کنه. در این صورت، حتی صد مورد کشتار توی یه شب هم عجیب نبود.

«لو فنگ!»

صدایی به گوش رسید.

لو فنگ سرش رو برگردوند و یه افسر نظامی با لبخند سبیلی بزرگی رو دید: «با من بیا، یه دوست می خواد تو رو ملاقات کنه، درست توی سالن استراحت جلویی.»

«اوه؟»

لو فنگ کمی مشکوک بود...

ملاقاتم کنه؟

اما لو فنگ هیچ مکشی نکرد و بلافاصله به دنبال مرد سبیل بزرگ به سالن استراحت رفت. قبل از ورود، لو فنگ لباس جنگی خون آلودش رو در آورد و کمی اونو شست. بعد قبل از وارد شدن اونها رو با لباس های تازه و تمیز عوض کرد.

داخل سالن استراحت، یه مرد تنومند با چشمایی بسته نشسته بود. اون چشمها یدفعه باز شدن و مثل رعد و برق به لو فنگ خیره شدن.

«اون؟»

لو فنگ شوکه شد.

این مردی بود که اون می شناختش، این همون مردی بود که با مربی اصلی ژو گه صحبت می کرد و یکی از چهار نفر بزرگ دوجوی رعد توی شهر جیانگ نان بود.

«اسم من وانگ هنگه، من مربی اصلی دوجوی رعد هستم.»

مرد با خنده گفت: «لو فنگ، بشین.»

رو در رو (فیس تو فیس) با این مربی ارشد بشینه؟

لو فنگ از درون شوکه شده بود.

اون کاملاً فهمید که این شخص چقدر قدرت داره. اقتدار مربی اصلی دوجو می تونه با اقتدار یه خدای جنگ سالار مقایسه بشه! اونا قدرت شگفت انگیزی دارن. می توان گفت که این مرد تنومند شهر جیانگ نان رو توی دستاش داره.

«چرا نمی نشینی، می ترسی من گازت بگیرم؟ هاها...»

مرد تنومند شروع کرد به بلند خندیدن.

لو فنگ خندید و روبروش نشست و گفت: «آقای وانگ، امروز باهام چیکار دارید؟»

«ساده است.»

مرد تنومند لبخندی زد: «من به وضعیت خانواده ات نگاه کردم. تو از یه خانواده معمولی بودی و پدرت توی یه شرکت بازسازی کار می کنه در حالی که مادرت به عنوان صندوقدار توی سوپر مارکت کار می کنه. سابقه ات چندان خوب نیست، ولی با این حال تو توی ۱۸ سالگی تونستی به جایی برسی که واقعاً نادره!»

لو فنگ لبخند پیچیده ای زد، در واقع، اون برای این روز برای مدت طولانی ای کار کرده بود.

«من واقعاً ازت تقدیر می کنم و فکر می کنم آینده ی درخشانی داری.»

«من به طور رسمی ازت دعوت می کنم، لو فنگ، تا به دوجو رعد من بییوندی!»

مرد تنومند به لو فنگ نگاه کرد.

لو فنگ در حالی که سرش رو تکون می داد لبخندی زد و گفت: «من قبلاً با دوجوی مرزها قرارداد بستم.»

مرد تنومند که قانع نشده بود سرش رو تکون داد و گفت: «یه قرارداد؟ اگه این یه قرارداد، پس می تونی اونو فسخ کنی! این فقط هزینه ای که باید پرداخت کنی. طبق قوانین جنگجوها، مبلغ پرداختی بیشتر از صد میلیون نیست. من باور دارم که ارزش تو خیلی بیشتر از این قیمته! دوجوی رعد ما این هزینه رو برات پرداخت میکنه!»

«همچنین، اگه به ما ملحق بشی، من یه قرارداد آموزشی ویژه توی مقر اصلی دوجو در دنیا برات ترتیب می دم!»

مرد تنومند خندید: «هر سال، بیشتر از ۱۰ جنگجو این دعوت نامه رو دریافت نمی کنن. هر کدوم از اونها یه نابغه بی نظیر خواهند بود. تا الان، ما امسال فقط سه تا دعوت نامه فرستادیم. یکی از اونا یه جنگجوی پیشرفته ۲۰ ساله از اتحادیه اروپاست. یکی دیگه از نابغه های آمریکای جنوبی یه روح خوانه! و سومین نفر ما از شهر جیانگ هوآ چینه، یه جنگنده متوسط ۱۶ ساله. تو نفر چهارم میشی.»

لو فنگ نمی تونست کمکی بکنه اما شوکه شد.

هر کدوم از این سه نفر به طرز وحشتناکی قوی بودن. واضحه که «وان دونگ» و «ما شیائو» که مورد بازرسی قرار گرفتن، به اندازه کافی واجد شرایط این دعوت نبودن.

اما من هستم؟

صادقانه بگیم، فقط با آمادگی جسمانی لو فنگ، اون واجد شرایط همچین قراردادی نیست. با این حال، او علاوه بر این دانش خودشو از تکنیک رو وی داره! این کافیه تا لو فنگ دعوت نامه قرارداد آموزشی ویژه رو دریافت کنه. از اونجایی که لو فنگ، فقط ۱۸ سالشه، به طرز شگفت انگیزی تونسته تکنیک رو وی رو یاد بگیره.

-تا موقعی که به دوجوی رعد من ملحق بشی، من این قرارداد رو بهت می دم و برای آموزش به مقرر جهانیمون می فرستمت. حتی ممکنه فرصتی داشته باشی که شخصاً تحت آموزش افسران «ارباب رعد» قرار بگیری.

مرد تنومند لبخندی زد و گفت: «لو فنگ، دوجوی رعد ما از صمیم قلب تو رو دعوت می کنه تا به ما بپیوندی.»

- پایان قسمت دوازدهم از جلد دوم.